

## و منطق علمی و احساس عمیق درباره آن

محمدتقی جعفری

حدّ اقل از ۴۰۰۰ سال پیش به این طرف، نیز همه ادیان الهی، مکاتب انسانی و مبانی ارزشی علوم انسانی در شکل‌های مختلف، با اتفاق نظر، لزوم محبت و احساس وحدت عالی و برادری انسان‌ها را در دریافت لذایذ و آلام و دیگر عواطف فراسوی مشخصات فردی و جمعی، به عنوان عالی‌ترین فرهنگ پیشرو مورد اعتراف و تأیید قرار داده‌اند. به گونه‌ای که می‌توان گفت: هیچ شعار سازنده‌ای به شیوع و گسترده‌گی و جاذبیت این جمله که: «ای انسان‌ها! به یکدیگر مهر و محبت بورزید»، دیده نشده است. بدهی است هیچ اتفاق نظری در حقایق انسانی به وجود نیامده است، جز این که در پذیرش آن، افراد و حتی گروه‌هایی به خاطر عوامل اختلال مغزی یا روانی در درک و برداشت آن حقایق مورد نظر، مستثنی شده و آن‌ها را نپذیرفته‌اند. از این رو، افراد و اقوامی که به خاطر عدم درک معنای حیات انسانی و حقایق و ارزش‌های آن، درباره اصل سازنده مهر و محبت انسان‌ها به یکدیگر و احساس والای هم‌نوعی و وحدت و برادری آنان، نتوانسته‌اند با هم‌نوعان خود توافق داشته باشند، هیچ خللی بر اهل مزبور و اعتقاد به آن نمی‌توانند وارد بسازند. ما علاوه بر اتفاق نظری که مطرح نمودیم، چند دلیل قاطع را برای اثبات ادعای مذکور می‌آوریم:

**دلیل یکم - شیوع و گسترش فداکاری‌ها و گذشت‌های بسیار با اهمیت انسان‌ها، چه به صورت فردی و چه دسته‌جمعی، در راه تقلیل آلام و ناگواری‌ها و تأمین آسایش یکدیگر، بیش از آن است که نیازی به شمارش و اثبات داشته باشد.**

**دلیل دوم - احساس عمیق هم‌نوعی و اشتراک در لذایذ و آلام انسان‌ها درباره یکدیگر، اگرچه در مقام عمل، بروز و نمودی نداشته باشد. اگر چنین احساسی اصالت نداشت، افراد و گروه‌های انسانی با خودخواهی‌های همانند کوه‌های آتش‌فشان - که همه چیز را سر راه خود خاکستر می‌کنند - نسل خود را از روی زمین نابود می‌ساختند. این احساس عمیق و نیرومند بوده است که تا امروز در برابر نیروی خودخواهی‌های ویرانگر و یا قدرت در حد بالای آن، مقاومت نموده و نتوانسته است تا اندازه زیادی**

نیروی مزبور را، نه تنها از راه قوانین و کیفرها، بلکه از راه احساس عمیق، خنثی نماید. ممکن است این اعتراض در این مورد مطرح شود که: آنچه موجب ادامه حیات افراد بشری در تاریخ بوده، دو عامل اساسی بوده است:

الف، نیروی فعال حیات و صیانت ذات است که موجب ادامه حیات نوع بشر در طول تاریخ بر روی کره زمین بوده است. این نیروی فعال، در حد بسیار زیادی با استفاده از هر وسیله ممکن برای ادامه حیات به کار می افتد و عوامل بقای خود را تا مدت قانونی خود تأمین می نماید.

ب، احساس لزوم جبری تعاون و همیاری و هماهنگی برای امکان پذیر ساختن زندگی دسته جمعی؛ زیرا در غیر این صورت، خودخواهی های و تمایلات نامحدود و بی مهار مردم از یک طرف، و عوامل مزاحم طبیعت و نیرومندانۀ ضد انسان از طرف دیگر، زندگی نوع بشر را از روی زمین منقرض می کرد. بنابراین، به سبب دو عامل جبری است که انسان ها به زندگی خود در روی زمین ادامه داده اند، نه احساس هم نوعی و لزوم همیاری و مهر و محبت که از امور ارزشی محسوب می شوند.

پاسخ این اعتراض بدین قرار است: اگرچه مقداری قابل توجه از کارهای بزرگ و چشمگیر را می توان با عوامل جبری به وجود آورد، مانند اهرام مصر و انقلابات سیاسی و صنعتی و غیر آن، ولی پیشرفت ها و تکامل ارزشی که نیازمند هدف گیری ها و فعالیت ها اختیاری و گذشت های فداکارانه می باشد، بدون آزادی ارزشی امکان پذیر نمی باشد. بنابراین، باید بپذیریم همه آن ها فعالیت هایی هستند به طرف هم نوع گرایی و اشتراک در لذایذ و آلام یکدیگر که از مهر و محبت های اولیه دوران کودکی - که به وسیله نگاه ها و ابزار عواطف و محبت پدر و مادر در شخصیت نونهالان کاشته می شوند - به جریان می افتند. دلیل سوم - وجود انگیزه های انقلاب های انسانی در گذرگاه قرون و اعمار که مستند به اقامۀ عدل، طرفداری از حق، آزادی، کرامت و حیثیت انسان هاست. بدیهی است این انگیزه ها به دلیل اشباع شدن درون انسان ها از مهر و محبت های اولیه که از عواطف گوناگون پدر و مادر و دیگر نزدیکان ناشی می شود، امکان پذیر نمی باشد.

دلیل چهارم - ریشه های اصلی رشد و تکامل که در هر جامعه و در هر برهه ای از تاریخ وجود داشته است، از احساسات و عواطف تصعید شده سرچشمه می گیرد، اگرچه تعداد کسانی که به این تعالی و ارتقاء روحی می رسند، در مقابل مردم معمولی - که جز خودخواهی، منطقی دیگر ندارند - در اقلیت

اسف‌انگیز به سر می‌برند. اما همین تعداد اندک، افتخار و معنا بخش تاریخ بشری بوده، بزرگ‌ترین عامل امید بیش‌تر انسان‌های آگاه می‌باشند.

**دلیل پنجم** - شما همین امروز همه شاهکارهای ادبی، حکمی، عرفانی و کتاب‌های انسانی را از سرودها و وداهای هند گرفته تا ایلید هومر و از شاهنامه فردوسی گرفته تا خمسه نظامی گنجوی و آثار ادبی سعدی و حافظ و مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی، و از آثار ادبی شکسپیر تا بینوایان و ویکتور هوگو و تولستوی و غیر آن، که همه استعدادها و نهادهای انسانی را طرح و مورد بررسی قرار داده‌اند، در یک جا جمع کنید و سپس مفاهیم ارزشی اخلاق عالی از قبیل: عواطف، احساس حیات بخش انسانی، آزادی، عدالت خواهی، فداکاری در دفاع از حیات و فرهنگ و ارزش‌های هم‌دردی با بنی‌نوع انسانی، کرامت، عشق و وجدان را از آن شاهکارها حذف کنید. آنگاه ببینید آیا چیزی در آن آثار و نتایج بزرگ مغز و دل بشری می‌ماند که به خواندنش بیارزد!!

از دلایل پنج‌گانه یادشده، این نتیجه حیات بخش گرفته می‌شود: به هر شکل و به هر وسیله ممکن، بشر باید از اختلال و نابودی تشکل خانواده، باکمال جدیت جلوگیری نماید، زیرا نخستین و اصیل‌ترین منبع و منشأ فعالیت حسّ محبت و هم‌نوع‌گرایی و وحدت و برادری انسان‌ها، تشکل صحیح خانواده است. همان‌گونه که محسوسات و مشاهدات ما در عموم جانداران اثبات می‌کنند که بقای انواع آن‌ها، معلول فعالیت‌های عاطفی پدران و مادران آن‌ها می‌باشد، هم‌چنین همه مشاهدات و تجارب علمی و احساسات عمیق ما اثبات می‌کند که: فرزندان همه دوران‌ها و جوامع، همانند دامنه یا جزئی منفصل از شخصیت پدران و مادران خود تلقی شده‌اند. این احساسات طبیعی و عمیق را - که حیات انسانی، بدون آن‌ها طبیعت اصلی و معنای واقعی خود را از دست می‌دهد - نمی‌توان با تلقینات بی‌اساس، اشباع و یا آن را از کارایی بازداشت. منشأ بروز محبت و عواطف انسانی که علل و نتایج آن را در دلایل یادشده مشاهده کردیم، استعدادهای ذاتی آدمیان است که اگر از مسیر طبیعی خود - که ارتباطات تشکل خانوادگی است - به فعلیت نرسد، سبب به وجود آمدن اختلالات روانی می‌شود که ممکن است قابل اصلاح نباشد.

احساس گسیختگی از خانواده، خصوصاً از وابستگان اولیه مثل: پدر و مادر و برادر و خواهر، از بزرگ‌ترین عوامل اضطراب و افسردگی است.

امروزه این حقیقت که: گسیختگی از خانواده، خصوصاً از وابستگان اولیه (پدر و مادر و برادر و خواهر) از عوامل نیرومند اضطراب و افسردگی‌ها و به طور کلی زندگی ابهام‌انگیز می‌باشد، به ثبوت رسیده است. نادیده گرفتن رنج‌های روانی که ناشی از احساس بی‌پناهی و گسیختن از حلقه‌های متصل عوامل اصلی زندگی (پدران و مادران) است، گاهی این رنج‌های روانی به اندازه‌ای شدت می‌گیرد که به یأس و ناامیدی در زندگی منجر گشته، در مواردی فراوان، به خودکشی می‌انجامد.

افرادی که بدون تشکّل خانوادگی زندگی می‌کنند، تنها به درد سربازخانه‌ها و جبهه‌های جنگ می‌خورند. این، یک نظریهٔ انسان‌شناسانه کاملاً صحیح است که باید گفت محصول مطالعات و تجارب گسترده و عمیق می‌باشد که: افرادی که از زندگی در کانون احساسات و عواطف خانوادگی محروم بوده‌اند، بسا برای بریده شدن از حلقه‌های متصل زنجیر هستی خود، با هیچ انسانی طبق روابط عاطفی و نشاط اتصال وجودی مواجه نمی‌شدند. با توجه به این مثل معروف: «هیچ دایه‌ای مهربان‌تر از مادر نمی‌باشد»، این افراد به خاطر عدم تأثر و برخورداری از مهر و محبت و عواطف حقیقی، نمی‌توانند طعم پدیده‌های مزبور را بچشند. در نتیجه، مانند دندان‌ها و پیچ و مهره‌های ناآگاه ماشین، صرفاً جنبهٔ ابزار و وسیله‌ای پیدا می‌کنند و به صورت بهترین آلات در دست اقویا و قدرت‌مندان خودکامه و سلطه‌گران از انسان بی‌خبر درمی‌آیند.

#### علت نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در افراد محروم از زندگی خانوادگی

ممکن است نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در کسانی که از زندگی در کانون خانوادهٔ متشکّل محروم بوده‌اند، مستند به علل متعدد باشد. ما دو علت اساسی را در این مبحث متذکر می‌شویم:

**علت یکم** - رویارویی دائمی فرد با چهره‌ها و نمودها و حرکاتی که پیوستگی عاطفی و احساساتی با او نداشته‌اند و در نتیجه، چنین فردی، همواره از احساس و چشیدن طعم حیات و مختصات نشاطبخش آن، از طرف هم‌نوعان خود بی‌بهره بوده است. این فرد، در نتیجهٔ چنین رویارویی‌ها و ارتباطات با عده‌ای موجودات متحرک و دارای اراده و احساس‌هایی که تنها برای به حرکت انداختن حیات خود محور سر و کار داشته است، نه با انسان‌های دارای تعقل و احساسات و محبت و عشق و عواطف. نتیجهٔ دیگر این رویارویی با موجودات متحرک، علاوه بر خشک شدن منابع احساسات، عواطف و طراوت‌های حیات، حالتی ضد تأثرات عاطفی و احساساتی در چنین افرادی به وجود می‌آید که ناشی از واردگی غرایز

جوشانِ پدیده‌های مزبور (احساسات و عواطف و طراوت‌های حیات) می‌باشد. به هر حال، زندگی با محرومیت از تأثرهای متقابل عاطفی و احساساتی، یک زندگی ناقص است که معمولاً موجب اختلال در کمیت و کیفیت حیات طبیعی و روانی می‌باشد. علت دوم - نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در افرادی که محروم از عضویت طبیعی حقیقی در کانون خانوادگی زندگی می‌کنند، مانند نابودی قوهٔ رویدن و شکفتن شاخهٔ درختی است که از درخت بریده شده باشد. از نظر حیات روانی نیز مانند بیرون افتادن یا گرفتن ماهی از آب است که پس از دوری از آب - که منبع حیات آن جاندار محسوب می‌شود - زنده نخواهد ماند، اگرچه در دنیایی زندگی کند که از نظر رفاه و آسایش، هزاران بار بهتر از کشورهای پیشرفتهٔ دنیای امروز باشد. وقتی ارتباطات انسانی از عواطف و احساسات برخوردار نباشد، «بیگانگی انسان از انسان» و «بیگانگی انسان از خویشتن»، یک پدیدهٔ فراگیر خواهد بود.

این، همان بیماری قرن معاصر است که به اصطلاح برخی از صاحب‌نظران شرقی و غربی: زمین راکه در گذشته زیباترین آشیانه برای زندگی بود، به موتور سوزانی مبدل کرده است که اگر در فکرش نباشد، بقای زندگی بشر در قرن بیست و یکم، خیالی بیش نخواهد بود.

در دین مقدس اسلام، بذل احساسات و عواطف و احترام متقابل در میان اعضاء کانون خانواده، تا حدود یک تکلیف با اهمیت مطرح شده است. دستور به این امر، گاه به صورت بذل محبت و عواطف پدران و مادران به فرزندان، خصوصاً نوباوگان و گاه به شکل بذل احساسات و احترام فرزندان به پدر و مادر بوده، و در درجهٔ بعد به دیگر حلقه‌های وابسته به کانون خانواده می‌باشد، به صورت فراوان وارد شده است. این دستورات از نظر تعداد و شدت تأکید، به اندازه‌ای است که نیازی به شرح و تفسیر بیش تر ندارد. به عنوان مثال، در آیات شریفه در مورد بذل محبت، احترام و نیکی به پدر و مادر چنین آمده است:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا. (۱)

و پروردگار تو حکم کرده (مقرر داشته است) که نپرستید جز او را و به پدر و مادر نیکی بورزید. (۲)

۱- سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۳.

۲- مضمون احساس و احترام به پدر و مادر در آیات ذیل هم آمده است.

منابع حدیثی دربارهٔ اکرام و بذل عواطف دربارهٔ فرزندان، خصوصاً کودکان نیز بسیار فراوان است. ما به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- پیامبر اکرام (ص) فرمود: فرزندان خود را اکرام و احترام نمایید و فرهنگ آنان نیکو بسازید. (۱)

۲- گاهی کودکی را می‌آوردند تا حضرت رسول (ص) برای او از خدا برکت بخواهد (کودک را تبرک فرمایند). حضرت رسول (ص) کودک را برای احترام به صاحب کودک، کودک در آغوش خود می‌نشاند. گاه کودک در دامن پیامبر بول می‌کرد. در آن هنگام بعضی از اشخاص که آن منظره را می‌دیدند، داد و فریاد به راه می‌انداختند (برای وقوع آن حادثه، صدایی با خشونت به راه انداختند). پیامبر می‌فرمود: کودک را ناراحت نکنید و از بول کردن او جلوگیری نکنید. آن‌گاه پیامبر کودک را به حال خود می‌گذاشت تا با کمال آزادی، بول کند. سپس از دعا و نامگذاری کودک فارغ می‌شد. با مشاهدهٔ این که حضرت هیچ احساس ناراحتی نمی‌فرمود، کسانی را که کودک را آورده بودند، شادی و نشاط فرا می‌گرفت. وقتی آنان می‌رفتند، پیامبر لباس خود را پاک می‌فرمود. (۲)

۳- پیامبر اکرم (ص) در یکی از نمازها، سجده‌اش طولانی شد. پس از آن که سلام آخر را گفت و از نماز فارغ شد، عرض کردند: ای رسول خدا! امروز سجدهٔ طولانی نمودید که پیش از این ندیده بودیم؛ مثل این که وحی به شما نازل می‌شد؟ آن حضرت فرمود: به من وحی نازل نشد، بلکه بچه‌ام روی شانه‌ام نشست بود، خوش نداشتم شتاب کنم، تا خود او پایین بیاید. (۳)

۴- روزی، حضرت رسول (ص) نماز ظهر را با مردم خواند و رکعت سوم و چهارم را با سرعت انجام داد. مردم سؤال کردند: آیا حادثه‌ای به هنگام نماز ایجاد شد؟ حضرت فرمود: مگر نالهٔ کودک را نشنیدید؟ (۴)

۵- پیامبر اکرم نشسته بود. حسن و حسین (علیهما السلام) روی به آن حضرت آوردند. وقتی پیامبر آن دو فرزند را دید، برخاست و چون آنان به حضرت دیر می‌رسیدند، شخصاً آن دو را استقبال فرمود و بر روی

---

بقره، آیه ۸۳ - نساء، آیه ۳۶ - انعام، آیه ۱۵۱ - لقمان، آیه ۱۴ - عنکبوت، آیه ۸ - احقاف، آیه ۱۵.  
دربارهٔ پیامبران عظام در ارتباط با تکلیف مزبور، سوره‌های: ابراهیم، آیه ۴۱ - مریم، آیه ۱۴ - نمل، آیه ۱۹ - مریم، آیه ۳۲ - نوح، آیه ۲۸.  
۱- بحارالانوار، ج ۲۳ / ۱۱۴.  
۲- همان، ج ۶ / ۱۵۳.  
۳- همان، ج ۱۰ / ۸۲.  
۴- کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۶ / ۴۸.

شانه‌های خود سوار کرد. سپس فرمود: چه مرکبی خوب دارید و چه سواران خوبی هستید. (۱)

۶- لطف و محبت بر کودکان، عادت پیامبر اکرم (ص) بود. (۲)

۷- حضرت امام رضا (ع) فرمود: با کوچک و بزرگ (کودکان و بزرگسالان)، ارتباط نیکو در زندگی برقرار کن. (۳)

۸- جعفر بن محمد، امام صادق (ع) از پیامبر نقل فرموده است: پنج چیز است که تا زمان مرگ رها نخواهم کرد ... و سلام کردن بر کودکان را تا بعد از من سنت تلقی گردد. (۴)

۹- روزی، پیامبر اکرم (ص) مردی را دید با دو فرزندش که یکی از آن دو را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر (ص) فرمود: چرا در میان دو فرزندت تساوی برقرار نکردی! (۵)

۱۰- حضرت رسول (ص) فرمود: هر کسی که کودکی دارد، برای ابراز عاطفه و تربیت آن، رفتار کودکانه نماید. (۶)

۱۱- ابن مضمون از علی (ع) نیز نقل شده است. (۷)

۱۲- پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند بنده‌ای را رحمت کند که فرزندش را با نیکوکاری خود به وسیلهٔ اکرام، انس با او و تعلیم و تربیتش، مورد احسان قرار بدهد. (۸)

۱۳- ابن عباس نقل می‌کند که حضرت رسول (ص) فرمود: هر کس دختر خود را خوشحال کند، مانند آن است که یک برده از اولاد حضرت اسماعیل (ع) آزاد کرده است، و هر کس چشم پسری را روشن نماید، مانند این است که از خشیت خداوندی گریسته است. (۹)

۱۴- پیامبر اکرم (ص) فرمود: بزرگانتان را احترام و توقیر نمایید و کودکانتان را مورد ترحم (شفقت و عاطفه) قرار بدهید. (۱۰)

این مضمون در مواردی فراوان از احادیث آمده است. (۱۱)

**علت سوم - برای نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در افرادی که از زندگی خانوادگی محروم**

۱- بحارالانوار، ج ۱ / ۸۰.

۲- المحجة البيضاء، ملا محسن فیض کاشانی، ج ۳ / ۳۶۶.

۳- مستدرک، نوری، ج ۲ / ۶۷.

۴- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۳ / ۲۰۹.

۵- مکارم الاخلاق، طبرسی / ۱۱۳.

۶- وسائل الشیعه، ج ۵ / ۱۲۶.

۷- همان مأخذ.

۸- مستدرک، نوری، ج ۲ / ۶۲۶.

۹- مکارم الاخلاق / ۱۱۴.

۱۰- عیون اخبارالرضا (ع) / ۱۶۳.

۱۱- بنگرید به: کودک از نظر وراثت و تربیت، محمدتقی فلسفی.

بوده‌اند، بریدن از وحدتِ حقیقتِ حیات است.

توضیح: با توجه به دلایل علمی و دینی و دریافت‌های شهودی، حیات انسان‌ها در فراسوی جسم و جسمانیات و ماده و مادیات، از یک وحدت بسیار عالی برخوردار است. منابع اسلامی، آن وحدت را با بیانات و تمثیل‌های گوناگون مطرح نموده است، از آن جمله:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا<sup>(۱)</sup>

از این جهت، به بنی اسرائیل مقرر داشتیم که حقیقت این است که اگر کسی، یک انسان را بدون عنوان قصاص یا ایجاد فساد در روی زمین بکشد، مانند این است که همه انسان‌ها را کشته، و اگر یک انسان را احیاء کند، مانند این است که همه انسان‌ها را احیاء کرده است.

مضمون چند بیت از سعدی، علاوه بر این‌که در فرهنگ دینی مسلمانان مطرح گشته، وابسته به شهود ذاتی نیز تلقی شده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

این وحدت که به حسب تکاملِ روحی انسان، بارزتر و شدیدتر می‌شود،<sup>(۲)</sup> در پیوستگی و وابستگی انسان‌ها در حلقه‌های زنجیری خلقت، مانند پدر و فرزندان و مادر و فرزندان، بالنسبه به یکدیگر در متن حیات طبیعی محکم‌تر و مؤکدتر می‌شود. این قانون الهی و طبیعی به خوبی اثبات می‌کند که: متلاشی شدن این حلقه‌های زنجیری خلقت، نخست انسان‌ها را از یکدیگر بیگانه می‌کند و سپس انسان را از خویشتن.

۱- مائده، آیه ۳۲.

۲- این روایت در کتاب اصول کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۲ / ۱۶۶ آمده است:

المؤمن أخو المؤمن كالجسد الواحد إن اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده وأرواحهما من روح واحدة وإن روح المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها  
مؤمن، برادر مؤمن است مانند [اعضای] جسد واحد؛ اگر عضوی ناله کند، درد آن عضو را در سایر اعضای جسدهش درمی‌یابد. و ارواح مؤمنان از یک روح هستند و روح مؤمن به روح خداوند، از اتصال شعاع خورشید به خورشید، متصل‌تر است.